**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010915**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

مرحوم امام در بحث آنجایی که ما یک مجهول التاریخی داشته باشیم و یک معلوم التاریخ. و این معلوم التاریخ ما مثل معلوم التاریخ سابق باشد.

اما فیما اذا علم تاریخ مثل ما هو للحالة السابقة،

«و أمّا فيما إذا علم‏ تأريخ ما هو مثل للحالة السابقة،» این صورت را ایشان بحث می‌کردند. ایشان می‌فرمودند که یک ان قلت و قلت‌هایی مطرح کردند و این است که جایی که «فيما إذا علم‏ تأريخ ما هو مثل للحالة السابقة،» اینجا حکم کردند تعارض داریم. آن معلوم التاریخ با آن مجهول التاریخ اینجا تعارض پیدا می‌کنند. یک ان قلت و قلت‌هایی مطرح کردند، تا اینجا رسیده:

«إن قلت: لا فرق بين معلوم التأريخ في الفرض و مجهوله؛ فإنَّ الحدث المعلوم»

اینجا مفروض این هست که ما در اوّل زوال یک حدثی برای ما معلوم هست و اوّل نهار هم آن هم حدث بوده. ما نمی‌دانیم این حدث همان حدثی هست که اوّل نهار است، به این شکل که طهارتی که علم داریم این وسط نبوده، طهارت بعد بوده. یا این حدث، حدث جدید است، به دلیل این که آن وسط طهارت عارض شده، و این حدث، حدث جدید است. اینجا صحبت سر این هست که ما می‌توانیم در این معلوم التاریخ استصحاب کنیم یا نه؟

«إن قلت: لا فرق بين معلوم التأريخ في الفرض و مجهوله؛ فإنَّ الحدث المعلوم في أوّل الزوال مُردّد بين ما هو باقٍ من أوّل النهار، أو حادث في الحال،»

شما این معلوم التاریخ را می‌خواستید استصحاب کنید با آن استصحاب ضد حالت سابقه معارض قرار بدهید. خب این حدث معلوم التاریخ دیگر نمی‌شود استصحابش کرد

«فإنَّ الحدث المعلوم في أوّل الزوال مُردّد بين ما هو باقٍ من أوّل النهار، أو حادث في الحال،» آن که اگر «و الأوّل مُتيقّن الزوال،» اگر این حدث از همان اوّل، همان حدث قبلی باشد یعنی طهارت این بین نباشد، خب طهارت بعدش است، طهارت بعدش است آن طهارت از بین برده. اگر نه حدث، حدث جدید باشد، یعنی آن طهارت آن وسط هست، آن باقی است یا بالاستصحاب یا علم داریم که باقی است ولی مشکوک الحدوث است، معلوم نیست.

«و الأوّل مُتيقّن الزوال، و الآخر مشكوك الحدوث.»

این اشکال.

شاگرد: همان انحلال

استاد: نه، بحث انحلال نیست.

شاگرد: فرمودید همان انحلال که در مجهولی التاریخ بود این ان قلت می‌خواهد بگوید که در معلوم التاریخ هم هست.

استاد: در واقع بله دیگر درست است. ایشان می‌فرماید: «قلت: نعم» ایشان می‌پذیرد «لكنّ استصحاب الكلّي لا مانع منه؛» ما استصحاب آن فرد را نمی‌کنیم که بگویید مردد بین یک فرد متیقن الزوال هست و آخر مشکوک الحدوث. نه، ما اینجا استصحاب کلی می‌کنیم. ما می‌گوییم موقع اوّل زوال یک کلی حدثی اینجا موجود هست. نمی‌دانیم این کلی حدث از بین رفته است یا از بین نرفته است.

«لأنَّ الكلّي في أوّل الزوال معلوم التحقّق و مُحتمل البقاء، من غير ورود إشكال مجهول التأريخ عليه؛» در جایی که مجهولی التاریخ بودند شما مجهولی التاریخ را می‌گفتید در این مجهول التاریخ‌ها نمی‌شود استصحاب کرد آن ضد حالت سابقه را باید استصحاب کرد. به خاطر همین در جایی که در مجهولی التاریخ ایشان مبنای محقق را پذیرفتند. می‌گویند چون در این مجهولی التاریخ اینجا استصحاب جاری نمی‌شود. چرا استصحاب جاری نمی‌شود؟ چون اشکالی آنجا هست که آن اشکال اینجا نمی‌آید. می‌گوید چون مجهول التاریخ این مردد هست.

«لأنَّ الفرد المعلوم منفصل بالطهور جزماً عن الفرد المُحتمل في مجهوله دون معلومه،»

شما در مجهول التاریخ هم بیایید بگویید ما استصحاب کلی می‌کنیم. در مجهول التاریخ هم بگوییم ما استصحاب کلی می‌کنیم. ببینید ما اوّل صبح یقین داشتیم به حدث مثلاً. بعد از آن نمی‌دانیم اوّل طهارت عارض شده، بعد حدث؟ یا بعد از آن طهارت حدث حادث شده بعد طهارت عارض شده. خلاصه آن حدثی که در زمان سابق بر تصادم حالتین وجود داشت آن حدث نمی‌دانیم بعد از آن بلافاصله یک حدث دیگر آمده که در نتیجه آن ضدش الآن موجود است. یا نه، بلافاصله نیامده، اوّل ضد آن حالت سابقه آمده بعد طهارت عارض شده که آن حدث الآن موجود است. شما بگویید ما کلی حدث را استصحاب می‌کنیم. ایشان می‌گوید که این حدثی که به نحو کلی هست مردد، یعنی در واقع یک فرد معلوم دارد، ممکن است این حدث کلی همان حدث صبحی باشد که اگر حدث صبحی باشد در واقع یک طهوری که این وسط هست آن حدث صبحی طهور از بین بردتش. یعنی ما الآن زمان شک ما زمان سوم است، یعنی غیر از آن سابق ما دو تا زمان داریم. نمی‌دانیم حدث اوّل بوده یا طهور اوّل بوده. بنابراین که حدث اوّل باشد یعنی این همان حدث سابق است. همان فرد معلوم الحدث است. آن فرد معلوم حدث حتماً بعدش یک طهور آمده. شما یک فرد محتمل اینجا می‌خواهید درست کنید. یعنی در واقع ایشان اینجوری می‌خواهند بفرمایند.

شاگرد: معلوم التاریخ هم که اینجوری است.

استاد: من تصور می‌کنم که این بحثی که اینجا هست این اشکال همان اشکال کلی است، یعنی در تمام موارد کلی قسم ثانی این اشکال می‌آید که این کلی مردد بین فرد معلوم الزوال است و فرد مشکوک الزوال است. غیر از آن حدثی که قبلاً منهای آن حدث سابق ما می‌گوییم اینجا یک حدث به نحو کلی علم داریم. این حدث به نحو کلی ممکن است همان حدث سابق باشد آن حتماً معلوم الزوال است. ممکن است حدث جدید باشد آن معلوم الزوال نیست. این اشکالی غیر از این چیزی نیست که. اینکه فرد معلوم منفصل بالطهور جزما عن الفرد المحتمل فی مجهوله، یعنی ما یک کلی داریم این کلی حدث ممکن است همان حدث سابق باشد، اگر آن حدث سابق باشد از بین رفته. اگر حدث جدید باشد آن از بین نرفته یا محتمل البقاء است. این همان اشکال کلی است، در همۀ موارد کلی این اشکال می‌آید.

شاگرد: این چطوری در محل آن مجهول فرق کرد؟ ایشان می‌خواست بگوید معلوم و مجهول فرق دارد، آنجا کلی جاری می‌شود اینجا جاری نمی‌شود.

استاد: در معلوم یک کلی ما داریم و این کلی ما می‌دانیم در هنگام زوال یک حدث کلی وجود دارد. این حدث کلی نمی‌دانیم که، این حدث کلی که عند الزوال هست.

شاگرد: اگر قبلی باشد متیقن الزوال است

استاد: بله.

شاگرد: فرقشان چی است؟

استاد: به هر حال من نمی‌فهمم همان در واقع، این اشکالات یکی هستند، با معلوم التاریخ و مجهول التاریخ هر دو اگر به نحو کلی، اصلاً اشکال کلی. حالا من بحث کلی و فرد مردد را عرض می‌کردم. اگر اشکال فرد مردد و اشکال کلی عین هم هستند و هیچ فرقی با هم ندارند. یعنی منهای بحث استصحاب حاکم و آن بحث‌های دیگری که آنجا بین اینها فارق هست یعنی اگر ما مدار را بر خود عنوان کلی بما هو کلی قرار بدهیم انطباق کلی بر فرد را ملاحظه نکنیم در فرد مردد هم عنوان اجمالی را می‌شود ملاحظه کرد بدون این که انطباقش را بر افراد ملاحظه کرد. یعنی به همان شکلی که در کلی شما می‌گویید که ما استصحاب روی عنوان کلی می‌کنیم ولو نسبت به افرادی که این کلی ممکن است بر آنها منطبق باشد ما شک نداریم. فرض کنید آن مثال‌های معروف فیل و پشه، ما نسبت به فیل شک نداریم که باقی است. و نسبت به پشه شک نداریم که زائل است. ولی ما می‌گوییم استصحاب روی فرد که نمی‌خواهیم بکنیم. استصحاب روی کلی می‌خواهیم بکنیم. عین همان در فرد مردد هم همان است. فرد مردد هم شما عنوان اجمالی را، یک فردی اینجا بوده، دیگر نگویید آن فرد اگر فیل بوده قطعا باقی است و اگر پشه بوده قطعا باقی نیست. و ما از دریچۀ همان عنوان اجمالی به واقعش، به معنونش اشاره می‌کنیم. هیچ فرقی ندارد حالا از دریچۀ عنوان کلی به آن معنون خارجی اشاره کنیم یا از دریچۀ عنوان اجمالی. این است که ایشان کأنّ اینجا مشکل فرد مردد را می‌گوید کأنّ، اگر به نحو فرد مردد باشد اشکال دارد. ایشان در مجهول التاریخ گویا مجهول التاریخ را فرد مردد کرده. من نفهمیدم چطور شد وقتی مجهول التاریخ شد شد فرد مردد، کلی نشد؟ ولی در معلوم التاریخ کلی شد. هر دویش مثل هم است. هر دویش به نحو کلی استصحاب کنید می‌توانید به نحو کلی استصحاب کنید، می‌توانید به نحو فرد مردد استصحاب کنید. این خیلی اینها، به هر حال من خیلی نفهمیدم که این

شاگرد: شبهۀ انفصال که آخوند می‌گوید ایشان قبول دارد؟

استاد: نه، ظاهراً بحث شبهۀ انفصال نیست. ظاهراً شبهۀ انفصال به آن معنا نیست کأنّ می‌خواهد بگوید که ولو تعبیر منفصل بالطهور جزماً عن الفرد المحتمل تعبیر کرده، ولی کأنّ می‌خواهد بگوید که ما نسبت به یک فردش علم به زوال داریم. تعبیر این شکلی کرده، منفصل بالطهور. به هر حال عبارت ایشان است حالا. من نفهمیدم بالأخره اینجا چه به نحو فرد مردد، چه به نحو کلی از این حیثی که ایشان بحث را مطرح کرده تردیدی نیست. البته ما در مجهول التاریخ اشکال دیگر داریم، از آن اشکال غمض عین کنیم از این جهت من خیلی نفهمیدم ایشان چی می‌خواهند بفرمایند. حالا اینجا من کلام مرحوم آقای حکیم در مستمسک را دیدم. مرحوم آقای حکیم مفصل بحث کردند آن بحث‌هایی که یک وجوه را نقل کردند و رد کردند، آنها را ان شاء الله در کلاس راهنما صحبت می‌کنیم. ولی یک وجهی خود ایشان پذیرفتند آن را ما امروز می‌خواهیم صحبت کنیم. اما وجوهی که نپذیرفتند آنها برای کلاس راهنما باشد. حالا غیر از آن یک نکته‌ای را، محل بحث ما یک کلامی مرحوم علامۀ حلی دارد. علامۀ حلی در جایی که حالت سابق بر تصادم حالتین مشخص باشد می‌گوید باید به عین آن حالت سابقه رفتار کرد نه به ضد آن حالت سابقه. بر خلاف محقق که فرموده بود به ضدش رفتار می‌شود ایشان می‌گوید به عینش رفتار می‌شود. که قاضی بیضاوی به علامه نامه نوشته که شما وجه این کلامتان چی است که چرا می‌گویید که مثل آن حالت سابقه باید رفتار کرد. خصوصاً تعبیری مرحوم علامه دارد، می‌گوید حالت سابقه را استصحاب می‌کنیم. می‌گوید اگر حالت سابقه معلوم نباشد، ؟؟؟ ۱۹:۳۶ حالت سابقه بر تصادم حالتین تطهر و الا یستصحب خود آن حالت سابقه را. تعبیر استصحاب تعبیر کرده. که ایشان می‌گوید اینجا جای استصحاب نیست. استصحاب جایی هست که شما علم نداشته باشید که آن حالت سابقه از بین رفته، شما علم دارید که آن حالت سابقه از بین رفته. چه جای استصحاب هست؟ علامه در پاسخ یک پاسخ خیلی پر اصطلاح می‌گوید این قیاس منطقی هست، چند تا قیاس منطقی ترتیب می‌دهد و اینها. ما حصل قیاس ایشان، من حالا با اصطلاحات ایشان نمی‌خواهم پاسخ را بیان کنم. ماحصلش این هست که ایشان صورت مسئله را چیزی قرار می‌دهد که غیر از صورت مسئلۀ قوم است. کلام را عوض کرده، یک جای دیگر برده، توضیح می‌دهم. کما این که در کلمات فقهای متأخر هم این اشکال را به علامه کردند که این غیر از صورت مسئلۀ مرسوم در کلمات قوم است. محصّل فرمایش علامه این هست، ایشان فرض کرده که ما علم به حدث و طهارت که داریم، علم به حدث مؤثر و طهارت مؤثر داریم. می‌گوید این علم را هم داریم که حدث ما حدث مؤثر است و طهارت ما طهارت مؤثر است. بنابراین اگر حدث آن حالت سابقه باشد. اگر بخواهد حدث و طهارت، حدث مؤثر و طهارت مؤثره باشد، حدث باید مطابق با حدث نباشد، باید با فاصله باشد. طهارت باید بین باشد. وقتی با فاصله شد اصلاً یقین پیدا می‌کنم حالت سابقه موجود است. یعنی آن شک در متقدم و متأخر شک بدوی فرض کرده. شکی که با ملاحظۀ به دقت ما دیگر شکمان استمرارا باقی نخواهد بود. خب این خلاف فرض عموم است. فرض عموم این است که واقعاً شک دارد. و این که ایشان فرض کرده که آن طهارت و حدث، طهارت و حدث مؤثر است. همچین چیزی جواب قوم نیست. می‌گوید یک طهارت و حدثی علم داریم. آن طهارت ممکن است، آن حدث ممکن است بلافاصله بعد از آن حدث قبلی باشد، در نتیجه مؤثر نباشد. این که شما فرض کردید طهارت و حدث. بعد هم به یک برهان و استدلالات منطقی که اصلاً نیازی به آن برهان‌ها و استدلال‌های منطقی به نظرم نبود. خیلی ساده‌تر از اینها می‌شد بحث را طرح کرد. اگر قرار باشد حدث مؤثر. آقای حکیم هم اشاره می‌کند در کلامشان اینها که می‌گویم به فرمایشات آقای حکیم هم نسبت دارد که کلام علامه اشاره شده. به هر حال به نظر می‌رسد کلامی که علامه دارد یک صورت مسئله را از صورت مسئله. این مسئله، مسئلۀ قدیمی بوده. مسئله‌ای بوده از زمان شافعی و ابو حنیفه و مالک و اینها مطرح بوده. مسئلۀ تازه‌ای نیست علامه به محقق حلی فتوای آنها را نقل کرده، در مقابل فتوای آنها به ضد حالت سابقه قائل شده که گویا نمی‌دانم در میان عامه هم یک همچین دیدگاهی مطرح بوده یا مطرح نبوده. به هر حال یک دیدگاه تازه و جدیدی هست که محقق مطرح کرده. صورت مسئله‌ای که در میان عامه از قدیم مطرح هست جایی هست که نهایتاً ما شک داریم. و علامه اینجا می‌گوید من کلمۀ استصحب که به کار بردم مراد از استصحاب، استصحاب به معنای لغوی است، نه به معنای اصطلاحی. یعنی همان حالت سابقه را رفتار می‌کنیم. چرا به حالت سابقه؟ چون یقین داریم که همان حالت سابقه الآن موجود است. چون اگر به حالت سابقه بلافاصله بعد از حالت سابقۀ قبلی باشد آن حالت سابقۀ مؤثره نیست. اگر بخواهد حالت سابقه، یعنی آن حدث مؤثر نیست. اگر بخواهد حدث مؤثر باشد باید با فاصله باشد. با فاصله که شد الآن موجود است. یا موجود است یا بالاستصحاب موجود است. یا حقیقةً موجود است یا بالاستصحاب موجود است. خب اینطوری هست.

شاگرد: قاضی بیضاوی هم این را پسندیده؟

استاد: قاضی بیضاوی هم پسندیده، علتش این است که اینقدر بحث را پیچیده کرده نفهمیده. یک کسی از اقوام ما یک مطلبی را می‌گفت، دانشگاه درس می‌خواند می‌گوید ما رشتۀ زبان درس می‌خواند. می‌گفتش که در دانشگاه ما یک دانشجویی هست، می‌گفت بعضی درس‌های عمومی داریم، این درس‌های عمومی شاگردهایی که دانشجوی فلسفه هم هستند آنجا شرکت می‌کنند. می‌گفت بعضی سؤالاتی که اینها می‌پرسند، برای این بود این چه سؤالاتی است که اینها می‌پرسند، سؤالات عجیب و غریب به نظرمان می‌آمد. یک موقعی استاد ما از اینها پرسید که شما چه رشته‌ای هستید؟ گفتند رشتۀ فلسفه. تا گفتند رشتۀ فلسفه، رفقای ما گفت معلوم شد چرا یک همچین سؤالاتی می‌کنید. بعد تعبیری قوم و خویش ما می‌کرد، تعبیر قشنگی بود، می‌گفت اینها برای مسائل ساده در جست‌وجوی راه حل مشکل هستند. خیلی از مسائل ساده‌تر از این است که اینها. می‌خواهند مسئله را پیچیده کنند و آن را جواب بدهند. خدا رحمت کند مرحوم حاج آقا مهدی حائری را. حاج آقا مهدی حائری کتابی دارد به نام هرم هستی. هرم هستی الهیات به معنای خاص است. بحث خداشناسی و اینهاست. آنجا برهان صدیقین را با الفاظ منطقی ریاضی تبیین کرده، یک صفحه آ است نتیجه می‌دهد ب، ب نتیجه می‌دهد ک، امثال اینها. گویا اصلاً برهان صدیقین مشکلش این صورت سازی‌ها نیست، آن بزنگاه‌هایی که برهان صدیقین اشکال کردند اگر آن اشکال وارد باشد هیچ یک از این صورت سازی‌ها مشکل را حل نمی‌کند. آن انگار تصور کرده ایشان با یک صفحه هم صورت سازی که آدم بالا و پایین که می‌خواهد بکند آن حالا ایشان چه کار کرده؟

شاگرد: سخت‌تر می‌شود.

استاد: سختش کرده اصلاً. به طوری این سخت کرده که آدم نمی‌فهمد که بزنگاه مطلب کجاست. در حالی که به آن شکل ساده‌ای که مطلب بیان می‌شد خیلی ساده‌تر مطلب. واقعش این است که حالا به تناسب بد نیست این را عرض بکنم. من از کسانی که مباحث فلسفی و منطقی را فراوان وارد فقه کرده مرحوم فخر المحققین است در ایضاح الفوائد. شما ایضاح الفوائد را مراجعه کنید، تقریباً هر ۲ صفحه‌اش یک بار اصطلاح منطقی سنگین در آن می‌بینید. مرحوم محقق کرکی ایشان آمده حرف‌های فخر المحققین را از چارچوب و قالب‌های منطقی به زبان فقها در آورده. آن قسمت‌هایی از، نکته‌دار است. مرحوم فخر المحققین از کسانی است که خیلی نکته دارد. ولی این نکته‌ها را در قالب اصطلاحات فلسفی و منطقی قرار داده به دلیل همین فقها با آن نامأنوس بودند. اصلاً حرف‌های فخر المحققین در کلمات فقها اصلاً مطرح نیست. چون همه‌اش اصطلاح‌بافی در آن زیاد است. مرحوم محقق کرکی. جامع المقاصد شرح قواعد است، ایضاح الفوائد هم شرح قواعد است، هر دو شرح قواعد هستند. ایشان مراجعه به ایضاح الفوائد می‌کند. اصلاً یکی از منابع اصلی جامع المقاصد ایضاح الفوائد است. همان حرف‌هایی که اصلش برای فخر المحققین هست آن حرف‌ها را مرحوم محقق کرکی، آن حرف‌های قابل استفاده‌اش را که جوهرۀ فقهی دارد ولو با اصطلاحات منطقی و فلسفی بیان شده، از آن اصطلاحات مجردش کرده با ادبیات مأنوس فقها طرح کرده. این است که حرف‌های محقق کرکی فراوان در کتب فقهی مطرح شده. چون واقعش این است که جوهر حرف، همان حرفی هست که، یعنی جوهر مطلب را همانی هست که محقق کرکی مطرح کرده، آن اصطلاحاتش سخت کردن چیز بوده. یعنی یک نوع ساده‌سازی دیدگاه‌های مرحوم فخر المحققین در جامع المقاصد صورت گرفته. این است که جامع المقاصد خیلی جا افتاده. ولی ایضاح الفوائد. در حالی که ایضاح الفوائد خیلی ابتکاری است. یعنی ابتکاراتی که در ایضاح الفوائد هست اصلاً در جامع المقاصد نیست. تعبیر فخر المحققین هم می‌کردند به خاطر ابداعات و تولید علمی که دارد. ولی این تولید علم را در یک قالب منطقی، و اصطلاح‌بافی قرار داده، ضایع شده. یعنی قدر ابداعات مرحوم فخر المحققین دانسته نشده. علتش هم ادبیات نامناسبش است. هر قومی برای خودشان یک ادبیاتی دارند. آن را باید با ادبیات فقها مطرح می‌کرده، نه با ادبیات منطقی‌ها و امثال اینها، و خیلی هم مهم نیست. یعنی مشکل خیلی وقت‌ها آن صورت سازی‌ها نیست. اگر بحث، بعضی وقت‌ها، اصلاً بعضی تناقضات گاهی اوقات وجود دارد به خاطر این که صورت سازی‌های نامناسبی اشخاص یک پارادوکس‌هایی که هست بعضی وقت‌ها به خاطر یک صورت سازی‌های نادرست است، باید با همان افقی که آن پارادوکس طراحی شده پاسخ داده بشود. حالا من اینجا به تناسب می‌خواستم وارد بحث آقای حکیم بشوم ولی گفتم رفقا بعد از ظهر بحث آقای حکیم را ببینند بعداً بحث آقای حکیم را طرح کنم. یک موقعی با یکی از دوستان، بعضی از رفقا صحبت بود، این رفقا داشتند، مثلاً اساتید خارج را پیش خودشان چیز می‌کردند. می‌گفتند که مثلاً فلان استاد عرفی است، فلان استاد دقی است. گفتم که من چطور هستم؟ گفتند شما هم دقی هستید. یعنی در مقابل عرفی، دقی، دیگر آنجا نخواستم به آن آقا توضیح بدهم. من تلاشم این هست که در آن بحثی که می‌خواهم نتیجه‌گیری کنم، نتیجه‌گیری نهایی‌ام را بر پایۀ دقت‌های غیر عرفی قرار ندهم. ولی یک نکته هست. نکته‌ای که مرحوم آقای صدر هم در بعضی از فرمایشاتشان دارند. مرحوم آقای صدر یک مطلبی را مطرح می‌کند که این دقت‌های عقلی در اموری که به استظهارات از روایات بستگی دارد، این دقت‌ها چه فایده‌ای دارد؟ ایشان یک نکته‌ای را اشاره می‌کند، یک نکتۀ دقیق است. می‌گوید گاهی اوقات یک روایت هست، آدم ذاتاً یک معنا را ازش استظهار می‌کند. مقتضی درک ظاهر عبارت وجود دارد. ولی یک شبهۀ دقیق وجود دارد، آن شبهۀ دقیق پاسخ دقیق می‌خواهد. آن شبهه باعث می‌شود که آدم آن درک وجدانی‌اش مانع درک وجدانی می‌شود. تا آن شبهه برطرف نشود آن درک وجدانی‌ها بالفعل برای انسان رخ نمی‌دهد. و ایشان می‌گوید که ما خیلی وقت‌ها این چیزهایی که می‌خواهیم، بحث‌هایی که می‌کنیم در واقع برای دفع المانع است. و الا ما نمی‌خواهیم مقتضی ظهور را ایجاد کنیم. جواب این اشکال مطرح می‌کند، یکی از جواباتش این هست، من خیلی وقت‌ها بحث‌هایی که می‌کنم از این باب است، یک سری ان قلت و قلت‌هایی در کلمات قوم وجود دارد، این ان قلت و قلت‌ها باعث شده که آن استظهارات عرفی که به طور طبیعی انسان از روایت می‌کند آن استظهارات انسان نکند. و من تفاوتم با سبک حاج آقا این است، حاج آقا بحثشان وارد این ان قلت و قلت‌ها اصلاً نمی‌شود، خیلی سعی می‌کنند به آن جوهر مطالب وارد بشوند و وارد اینجور دقت‌ها و امثال اینها نشوند. روی همین جهت کسانی که با آن دقت‌ها مأنوس هستند خیلی وقت‌ها حرف حاج آقا برایشان قانع کننده نیست. علت اصلی‌اش این است که با فضای آن دقت‌ها و امثال اینها ایشان بحث را دنبال نمی‌کنند. البته ایشان خیلی هم مسلط هستند به همان دقت‌ها هم. ایشان می‌فرمودند تقریباً یک زمان ما اصول بحث می‌کردیم، تمام کتب اصولی را می‌دیدیم. و از بعضی از رفقای ایشان من شنیدم آقای احمدی می‌گفتند، اصلاً ایشان شجرۀ مطالب اصولی را هم مسلط بود، مثلاً فلان مطلبی که آقای خویی دارد از کجا این مطلب حاج شیخ محمد حسین گرفته، فلان مطلب را از کجا گرفته، این که ارتباطات این معانی را هم مسلط بود. ولی خب حاج آقا به خصوص در تدریس‌هایشان خیلی وارد آن چیزها نمی‌شوند. مثلاً حرف مرحوم اصفهانی را طرح نمی‌کنند. در حالی که ایشان می‌گفتند که ما برای این که حرف‌های مرحوم اصفهانی را آشنا بشویم تعبدی و توصلی پیش آقای بهجت من درس گذاشتم، من و آقای حاج سید مهدی روحانی دو نفری پیش ایشان تعبدی و توصلی را می‌خواندیم، عمدتاً برای این که حرف‌های حاج شیخ محمد حسین اصفهانی را برای ما تبیین بکنند. اینجور نبود. ولی به هر حال چون در درس‌های خارجشان وارد آن مقوله‌ها نمی‌شوند من دیدم خیلی‌ها اصلاً تصور می‌کنند که حاج آقا با این مقولات آشنا نیستند، کأنّ با اصول متداول آشنا نیستند. این است که من تلاشم خیلی وقت‌ها طرح به خیلی از مباحث دقی و مباحثی که در کلمات قوم هست را طرح می‌کنم دو تا هدف دارم. یک هدف این است که اینها خیلی وقت‌ها شبهۀ در مقابل بدیهه است. یعنی یک استظهاراتی هست، شبهاتی هست، این شبهات تا دفع نشود آن بدیهی که آنجا وجود دارد آن بدیهه خودش را آشکار نمی‌کند. این یک نکته.

نکتۀ دوم این که خیلی وقت‌ها اشخاص تصور می‌کنند که با این اصطلاحات و با این چیزها آدم آشنا نیست. خیلی وقت‌ها این دقت‌ها و امثال اینها آدم با فضای دقیق و با فضای خیلی از این چیزها، با تمام زیر و بم آن مطالب هم آدم آشناست، ولی می‌خواهم بگویم فرض کنیم مبانی حاج آقا، مبانی اصولی‌ام عمدتاً برگرفته از حاج آقاست. می‌خواهم بگویم نه این که با مطالب قوم آشنا نباشم و همینجوری مستقیماً مطالب حاج آقا را پذیرفتم. بعد از بالا و پایین کردن همۀ آن حرف‌ها، حرف‌های ایشان را پذیرفتم. در موارد کلی، نمی‌خواهم در همۀ جزئیات و ریزه کاری‌ها بگویم. ولی غرضم این هست که افراد وقتی با آن صورت سازی‌های متداوَل مأنوس نباشند و اینها، یعنی استاد در آن فضاها صحبت نکند تصورشان این می‌شود که اینها را بلد نیستند. من بیشترین درس اصولی که خواندم درس آقای حائری بوده، ۶، ۷ سال در خدمت ایشان بودیم که درس آقای صدر بود. آقای صدر در این صورت سازی‌ها و اینجور چیزها بالاترین چیز، بیشترین چیزهایی که داریم حرف‌های آقای صدر را ما یاد گرفتیم. این هم که حرف‌های آقای صدر را هم محور قرار می‌دهیم نقض می‌کنم و امثال اینها تصورم این هست که این حرف‌ها ولو در آن فضای صناعت به قول اینها و اصول صناعی، خیلی هم قوی است، ولی در همان فضا قابل پاسخگویی است. در همان فضا هم خیلی حرف‌هایش تند نیست. لازم نیست که ما آن فضا، یعنی حتی با آن چارچوب بندی‌های اصولی متعارف هم خیلی از آن حرف‌ها قابل پاسخگویی است. این است که هدف من که وارد این دقت‌ها می‌شوم نه این که این دقت‌ها و این ریزه کاری‌ها و اینجور بالا و پایین کردن‌ها نهایتاً استظهارات و آن درک‌های وجدانی را بر پایۀ این دقت‌ها بگذاریم. دقت‌ها بیشتر بعد از این که ما بلدیم. به تناسب یاد یک مطلبی افتادم. حاج آقا این را تعریف می‌کنند، در جرعه هست، می‌گویند آمیر سید علی نجف آبادی بود، آسید علی یزدی بوده کی بوده در جرعه خصوصیاتش هست. خیلی آدم ملایی بوده، مرحوم حاج شیخ حسنعلی تهرانی که از شاگردهای خیلی خوب مرحوم میرزای شیرازی بوده جزء اصحاب آن شده بوده و با او مرتبط بوده. این گاهی اوقات پول به ایشان می‌داده که مثلاً به فقرا برساند. یک روز ازش سؤال می‌کند که مثلاً شما بلدید که مصارف این باید کجا باشد؟ حالا این خودش ملای درجه یک درس میرزای شیرازی رفته که این بدویات که هیچی. ایشان می‌گوید ظاهرا استاد مقام علمی را چیز نمی‌داند. یک روز حاج شیخ حسنعلی، یک کسی می‌گفت امروز می‌خواهم قربةً الی الشیطان با استاد صحبت کنم. استاد که نبود، ایشان یک موضوع را مطرح می‌کند می‌گوید مثلاً در آن مسئله اگر اینجور بگوییم چطور است؟ می‌گویند خیلی حرف خوبی است. می‌گوید ولی این اشکال دارد. نه می‌گوید اشکال هم وارد است. بعد می‌گوید ولی این اشکال هم قابل جواب است، جواب می‌دهد. می‌گوید این جوابش هم درست است. چند مرحله هی اشکال می‌کند جواب می‌دهد، اشکال می‌کند جواب می‌دهد، در تمام مراحل سید علی یزدی می‌پسندد، بعد می‌گوید نه عجب میرزای شیرازی شاگردهای فاضلی تربیت کرده، می‌فهمد که نه، می‌گفتند حاج شیخ حسنعلی خیلی آدم زاهدی بوده، جزء از نظر تقوایی بروز نمی‌داده چیزش را، گاهی اوقات این بروز ندادن‌ها باعث می‌شود افراد خیال کنند که بعضی از این اصطلاحات و بعضی از این چیزهایی که اسمش را صناعت گذاشتند و چیزهایی که اسمش را برهان گذاشتند اینها خیلی اهمیت فوق العاده دارد، نسبت به اینها مرعوب می‌شوند. حالا ما هم نمی‌دانیم، قربة الی الشیطان است یا قربة الی الله هست هر چی هست بعضی از این دقت‌ها را که طرح می‌کنیم برای این که به هر حال این فضاها و اینها هم طرح بشود. من از حاج آقا پرسیدم یک موقعی که شما، من احساسم این بود که شما اینکه نجف نماندید دو جهت داشت. یکی اینکه بیمار شدید، یک جهت این است که احساستان این بود که نجف از جهت علمیت، نه خبری نیست، قوی‌تر از قم نیست. آن چیزی که در نجف، نجف و قم مثل هم هستند از جهت علمی. ایشان فرمودند که عمده مطلب اوّل بود، نه مطلب دوم. چون ولو نجف و قم در یک رتبه هستند، ولی به هر حال متفاوت بودند. آدم باید با این سبک‌های متفاوت هم آشنا بشود. و ما به هر حال سبک قم یک سبک بود، سبک نجف متفاوت بود. بحث من این که گاهی اوقات با این اصطلاحات چیز می‌کنم همان تفاوت‌هاست. به هر حال این سبک‌ها، سبک‌های متفاوتی است. شخصی با این سبک‌های متفاوت اگر آشنا نشود یک موقعی این سبک‌های متفاوت برایش، من خیلی به اینها معتقد نیستم، نه این که معتقد باشم که اینها. ولی این باعث می‌شود آشنا نشدن با این سبک‌ها که یک مقدار زیادی فاصلۀ گفتمانی داشته باشد. شما الآن گاهی اوقات با افراد، من دیدم خیلی از افرادی که فرمایشات حاج آقا را اصلاً درک نمی‌کنند. علتش این است که با اصطلاحات متعارف قوم آن حرف‌ها را تبیین نکردند. من سعی می‌کنم خیلی از فرمایشات حاج آقا را در قالب‌های اصطلاحی بریزم تا یک مقداری گفتگان مشترک پیدا کنیم. آن که هدفم این هست چارچوب. حاج آقا که اصلاً فراری هستند از خیلی از این قوالب و صناعت‌هایی که اسمش را صناعت گذاشتند. ولی من تصورم این هست که با همین صناعت‌ها هم می‌شود خیلی از آن حرف‌ها را در این قالب گنجاند و طرح کرد. ولی اصلش این قالب نیست، اصلش چیزهای دیگر است.

و صلی الله علی سیدنا و نبیا محمد و آل محمد

پایان